

نقد و بررسی کتاب تاریخ المذاهب الإسلامية

علیرضا ایمانی*

محمد ابوزهره، (۱۸۹۸-۱۹۷۴م) تاریخ المذاهب الإسلامية
فی السياسة و العقاید و تاریخ المذاهب الفقهية، قاهره: بی تا،
دارالفکر العربی، ۸۸ص، وزیری، (کالینگور).

استاد ابوزهره یکی از دانشمندان فقه‌شناس و فرقه‌نگار مصری در سده اخیر است که به خاطر تألیفات متنوع و متعدد خود در زمینه‌های فقه، اصول، تاریخ، رجال، کلام، علوم قرآن و نیز موضوعات سیاسی اجتماعی عصر حاضر، چهره‌ای برجسته و شناخته شده است. نام کامل او: محمد بن أحمد بن مصطفی بن أحمد بن عبدالله، و معروف به ابوزهره است. او در ۲۹ مارس ۱۸۹۸ میلادی، یعنی ۱۰۸ سال پیش در «محلة الكبرى» یکی از شهرستانهای استان غربیه مصر دیده به جهان گشود.^۱

آموزش را از مکتب‌خانه - چنانکه مرسوم آن دیار بود - آغاز کرد و در مدارس ابتدایی خواندن و نوشتن را آموخت و به مدارس بالاتر راه یافت و به حفظ قرآن کریم همت گماشت. وی، علوم متداول زمان خود را افزون بر دانش عربی فرا گرفت در پانزده سالگی در ۱۹۱۲ میلادی برای شرکت در دروس «الجامع الأحمدي» به شهر طنطا رفت و نبوغ و برتری خود را نسبت به دیگر همدرسانش آشکار ساخت. او در ۱۹۱۶ میلادی به مدرسه قضاء شرعی وارد شد و علی‌رغم اختلاف سنی و سوابق درسی دیگر دانش‌پژوهان آن مدرسه، حائز رتبه اول گردید.

* دانش‌آموخته حوزه و دانشگاه و عضو هیأت علمی مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

وی در مراکز آموزش عالی مصر چون دانشکده اصول دین و حقوق، منصبهای متعددی احراز کرد و در رتبه‌های تدریس از مقام مدرّسی به استادیاری و سپس به استاد صاحب کرسی و سرانجام به ریاست گروه شریعت نائل آمد.

سرانجام، ابوزهره در ۱۹۵۸ میلادی و در ۶۱ سالگی بازنشست شد و به عنوان عضو «مجمع البحوث الإسلامية» در دانشگاه الأزهر مصر در ۱۹۶۲ میلادی برگزیده شد. این مجمع جایگزین مجموعه توانمند و گسترده‌ای شده بود که پیشتر با نام «هیئة كبار العلماء» فعالیت می‌کرد.^۱ یکی از شرح حال نویسان معاصر از وی به عنوان «بزرگ‌ترین عالمان به شریعت در عصر خویش» یاد کرده و به تلاشهای علمی او چنین اشاره می‌کند:

ابوزهره سالهای ۱۹۱۶-۱۹۲۵ میلادی را در مدرسه قضاة شرعی به تحصیل پرداخت و سه سال عهده‌دار تدریس علوم شرعی و علوم عربی گردید. کمتر از سه سال در دبیرستانهای مصر به معلمی اشتغال ورزید؛ آنگاه در ۱۹۳۳ میلادی پژوهشهای علمی خود را در دانشکده اصول دین آغاز کرد و در ۱۹۳۵ به عنوان استاد دروس عالی در دانشگاه و عضو مجلس اعلای بررسیهای علمی منصوب گشت. او به عنوان وکیل دانشکده حقوق در دانشگاه قاهره و وکیل «معهد الدراسات الإسلامية» به فعالیت خود ادامه داد و بیش از چهل کتاب ارزشمند تألیف کرد.^۲

شجاعت مؤلف

یکی از برجسته‌ترین ویژگیهای ابوزهره را می‌توان شجاعت او در انتخاب آزادی و استقلال در موضع‌گیری علمی برشمرد. استاد محمد محمود خضری ناشر کتابهای ابوزهره، پس از آنکه او را به خاطر اشتهاش بی‌نیاز از معرفی می‌داند، بر خود لازم می‌شمارد که به منظور ادای حق وی چند سطری از موضع‌گیریهای شجاعانه‌اش در اصلاح امور دینی و اصلاحات اجتماعی هر چند به ایستادگی در برابر مواضع حکومت منجر گردد، بنگارد.^۳

همچنین واحد ارتباطات بین‌الملل سازمان تبلیغات اسلامی که چندی پیش کتاب *المیراث عند الجعفریة* وی را در ایران چاپ و منتشر ساخته، او را به خاطر تألیفات فراوان و دانش گسترده و چند بُعدی بودنش، از معرفی بی‌نیاز دانسته و در مقدمه این کتاب می‌نویسد:^۴

تلاش در مسیر وحدت اسلامی از مبادی ناب اسلامی است که قرآن کریم و رسول گرامی اسلام و امامان معصوم علیهم‌السلام و صحابه نیکوکار بر آن تأکید ورزیده‌اند و امت اسلامی نیز، از طریق وحدت کلمه می‌توانند آرمانهای خود را تحقق بخشیده و به اهداف خود نایل آیند. هر چند اختلافات فکری از میان رفتنی نیست، ولی اگر بر پایه قواعد معقول منطقی استوار گردد، خود به رحمتی تبدیل می‌شود که نمایانگر احترام به آرای دیگران است و شورای اسلامی را نیز، جز این هدفی نیست. استاد ابوزهره در میان عالمان اسلامی از کسانی است که دارای این روحیه ممتاز و برخوردار از این اندیشه

گرانقدر است؛ و ما هر چند در برخی نظریاتش با وی اختلاف نظر داریم، ولی این روح بلند را در او می‌ستاییم که همواره به فتح باب اجتهاد اعتقاد داشت و بر آن اصرار می‌ورزید. ما نظریه شجاعانه وی را در باب میراث ارج می‌نهیم که در پایان کتاب تصریح کرده و می‌گوید: «این قانون توارث میان شیعه امامیه است که آن را بدون تحمیل نظریه خویش بر آنان یا اندیشه دیگر مذاهب اسلامی بر آن بیان کرده‌ایم و گرچه تمامی آن را قبول نداریم، ولی در میان دیدگاههای شیعه مسائلی وجود دارد که از ادله محکمی برخوردار است، مانند فتوای شیعه در انکار قاعده «عول» که نظریه ابن شهاب زهری در این باره شایان پیروی است...»^۶

مؤلف از زبان خودش

ابوزهرة در معرفی خود چنین می‌گوید: «زندگی من با تلخی و شیرینی و فراز و نشیب همراه بود. اگر چنین است که گیاهان پیش از آنکه به ساق و برگ بنشینند، تمامی استعدادهای خود را در هسته آن گیاه به همراه دارند و می‌توان به وسیله ذره‌بین توان و آینده آن گیاه را مشاهده کرد، همچنین انسانی که در حال رشد است، تمامی ویژگیها و استعدادهای خود را در درون خود در بر دارد. هنگامی که من در مکتب‌خانه، نظام آموزشی خود را آغاز کرده و به حفظ قرآن کریم مشغول شدم، همواره دو خصوصیت را در خویش احساس می‌کردم که بعدها هر دو موضوع در زندگی من آشکار گردید: نکته اول آنکه همیشه اعتماد به نفس داشته و روی اندیشه خود پافشاری می‌کردم، تا آنجا که به عنوان طفل عنید (کودک لجوج) شناخته می‌شدم. نکته دیگر اینکه از سلطه به ناحق و تفوق نابجا به شدت دل‌تنگ و رنجیده می‌شدم.» استاد خضری ضمن تأکید بر اینکه همین دو خصلت در زندگی ابوزهرة آشکارا تبلور یافت، موضع‌گیریهای شجاعانه او را در حیات علمی‌اش برخاسته از این ویژگیها دانسته که در راه حق و مبارزه با باطل او را به مبارزه واداشته و هنگام مرگ، ثروت گرانبهای از علوم اسلامی که در موضوعات گوناگون و از جوانب مختلف آن را مورد بررسی قرار داده به عنوان گنجی بی‌پایان و چشمه‌ای سخاوتمند از خود به یادگار گذاشته است.^۷ سرانجام وی، پس از عمری تلاش در راه نشر معارف اسلامی روز جمعه ۱۶/۴/۱۹۷۴ در ۷۷ سالگی، در حالی که آخرین تألیف خود تفسیر قرآن کریم، *زهره التفاسیر* را در دستور کار داشت آن را ناتمام گذاشت و به دیار باقی شتافت.^۸

تالیفات ابوزهرة

خیرالدین زریکی، بیش از چهل اثر برای وی برشمرده و به برخی از آنها اشاره کرده است. عمده کتابهای ابوزهرة در موضوع فقه نگاشته شده و یا زمینه فقهی دارد. بخشی از این کتابها متون تدریسی وی بوده که بعداً به صورت کتاب چاپ و منتشر شده است. هشت مورد از تالیفات وی به صورت هم‌نوا به بحث و بررسی، درباره زندگی هشت نفر از سران مذاهب فقهی اسلام و دیدگاهها و نظریات فقهی

آنها پرداخته است: ابوحنیفه، شافعی، ابن حنبل، مالک، ابن حزم، ابن تیمیه، زیدین علی(ع) و امام جعفر صادق(ع)، که مجموعاً در حدود ۳۵۰۰ صفحه در قطع وزیری است.

بخشی از تألیفات مؤلف نیز، در زمینه علم کلام و مباحث مربوط به فرقه‌های اسلامی است. بخش نخست کتاب *تاریخ المذاهب الإسلامية* و کتاب *العقيدة الإسلامية* و کتاب *تاریخ الجدل*، از این قبیل هستند. همچنین در زمینه ادیان، کتابهای *مقارنات الأديان*، *الديانات القديمة*، *محاضرات فی التصرانية والدعوة إلى الإسلام*، را نگاهشته و در باره تاریخ پیامبر اکرم(ص) کتاب *خاتم النبیین(ص)* را در سه جلد (۱۱۲۰ صفحه) و در زمینه علوم قرآن، کتاب *المعجزة الكبرى القرآن*، را (در ۶۴۰ صفحه) نوشته است.^۹

ابوزهره در زمینه مباحث اجتماعی اسلام کتابهای: *فی المجتمع الإسلامي*، *تنظیم الإسلام للمجتمع*، *التكافل الإجتماعی فی الإسلام*، *المجتمع الإسلامي فی ظل الإسلام*، *العلاقات الدوئیة فی الإسلام* و از همه مهم‌تر کتاب *الوحدة الإسلامية*، را در ۱۳۹۶ هجری قمری نگاشت؛ کتابی که می‌توان او را در زمره طلابیه‌داران تقریب میان مذاهب اسلامی به حساب آورد. تألیفات او در دیگر مباحث فقهی بدین شرح است:

بحوث فی الرّبا، احکام التّركات والموارث، المیراث عند الجعفریة، شرح قانون الوصیة، تنظیم الأسرة و تنظیم النّسل، الملكية و نظریة العقد، الولاية علی النّفس، محاضرات فی الوقف، محاضرات فی عقد الزّواج و آثاره، العقوبة فی الفقه الإسلامي، الاحوال الشخصية، همچنین موسوعة الفقه الإسلامي در دو جلد که به اشراف وی آغاز گردید و کتاب *علم اصول الفقه و الخطابة اصولها و تاریخها*، از دیگر تألیفات اوست.

برخی از کتابهای ابوزهره از جمله خلاصه *أحكام الأحوال الشخصية والوصايا والموارث*، که بنا به درخواست مرکز آموزش قوانین بین‌المللی در واشنگتن نگارش یافته بود به زبان انگلیسی ترجمه شده است^{۱۰} و برخی مورد نقد و رد قرار گرفته است؛ از جمله کتاب *الإمام الصادق(ع) حیات و عصره*، آرائه و فقهه، که از سوی نویسنده توانمند سید حسین یوسف مکی عاملی در کتابی به نام *عقيدة الشیعة فی الإمام الصادق(ع) و سائر الائمة علیهم السلام*، به مهمیز نقد کشیده شده است.

کتاب تاریخ المذاهب الإسلامية

این کتاب از مشهورترین آثار محمد ابوزهره است که در ۶۷۰ صفحه وزیری در دو قسمت تدوین شده است: بخش اول به بیان مذاهب سیاسی و اعتقادی و بخش دوم به شرح مذاهب فقهی پرداخته است. در بخش دوم کتاب، پس از مقدمه‌ای طولانی که موضوع اجتهاد و ادوار آن را از عصر پیامبر(ص) تا دوران صحابه و تابعین مورد بررسی قرار می‌دهد، به تبیین مبانی و خاستگاه‌های فقهی هشت نفر از بزرگان صاحب مکتب در فقه اسلامی پرداخته و به ترتیب از ابوحنیفه، مالک بن انس، احمد بن

ادریس، احمد بن حنبل، ابن حزم، ابن تیمیّه، زید بن علی (رض) و امام جعفر صادق (ع) به عنوان سردمداران و بنیانگذاران فقه حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی، ظاهری، سلفی، زیدی و شیعه جعفری نام می‌برد. اما بخش اول کتاب که از نظر حجم یک سوم تمامی کتاب را تشکیل می‌دهد و شامل چند قسمت است.

مؤلف در سرآغاز بعد از اشاره به ریشهٔ اختلاف انسانها، به عوامل پیدایش اختلاف در میان امت اسلامی پرداخته و خاستگاه آن را در میان دیدگاههای اعتقادی و یا موضع‌گیریهای سیاسی مذاهب جست‌وجو کرده است. از نگاه ابوزهره، عواملی چون دشواری مسائل کلامی، دخالت تمایلات نفسانی، اختلاف گرایشها، تقلید از پیشینیان، ریاست‌طلبی و نزدیک شدن به دربار سلاطین و بالأخره نژادپرستی و تعصبات قومی و طائفه‌ای عمده‌ترین عوامل اختلاف مذهبی در طول تاریخ بوده است.^{۱۱}

همچنین همجواری مسلمانان با پیروان ادیان گذشته و ورود برخی از آنان به آیین اسلام بی آنکه تمامی اندیشه‌های باطل و افکار خرافی خود را کنار گذارده باشند، و نیز، ترجمه شدن فلسفه یونان به زبان عربی و رواج آن در میان مسلمانان، همچنین وجود آیات متشابه در قرآن کریم که به تصریح خود قرآن برای آزمودن ایمان مؤمنان بوده و نیز، تفاوت توانمندیها و دیدگاهها در چگونگی استنباط احکام شرعی از منابع مختلف از اسباب فرقه‌گرایی و تفرقه میان صفوف امت اسلامی بوده است.^{۱۲}

مؤلف، پس از این مقدمه به فرقه‌هایی که با انگیزه سیاسی در جهان اسلام پدیدار گشته می‌پردازد و مذهب شیعه را در کنار فرقه خوارج به عنوان دو گرایش سیاسی که در برابر جمهور مسلمانان قد برافراشتند مطرح کرده و خاستگاه و انشعابات آن دو را مورد بررسی قرار می‌دهد. آنگاه به تبیین مذاهب اعتقادی پرداخته و از جبریّه، معتزله، اشاعره، ماتریدیّه و سلفیّه به تفصیل سخن می‌گوید و پایان‌بخش اول کتاب خود را به بررسی مذاهب جدید چون وهابیت، بهائیت و قادیانیه اختصاص می‌دهد.

با اینکه مؤلف خود از طلایه‌داران وحدت امت اسلامی است و در کتاب پر ارج خود *الوحدة الإسلامية*، حمایت از وحدت را در گفتار و نوشتار و رفتار، وظیفه هر مسلمانی دانسته^{۱۳} و خود از سردمداران تقریب مذاهب اسلامی در دهه‌های اخیر به شمار می‌رود، ولی آنچه ما را به نقد و بررسی نوشته‌های ابوزهره وا می‌دارد، اظهارنظرهای او در مورد مذهب شیعه و عقاید و گرایشات پیروان آن در این کتاب می‌باشد؛ چنانکه او در کتابهای *الإمام الصادق (ع)* و *محاضرات فی اصول الفقه الجعفری (ع)* مباحثی را آورده که بعضاً منطبق با واقعیت نبوده و اموری را به شیعه نسبت داده که صحیح به نظر نمی‌رسد.^{۱۴} گویا او هنگام نگارش کتاب برخلاف ادعای خود مبنی بر احتراز از طایفه‌گری نتوانسته مذهب جعفری (ع) را با صرف‌نظر از گرایشات فکری خود بررسی کند و در همین راستا گاه شیعه را به پذیرش امری فراخوانده که برای آنان غیرقابل قبول است.

او در مقدمهٔ کتاب *الإمام الصادق* که آن را در سالهای پایانی عمر خویش نگاشته ضمن تأکید بر اینکه، هیچ مذهبی نمی‌تواند تمامی آموزه‌های مقدس باشد و تمامی مذاهب اسلامی حاوی آری

مخالف کتاب و سنت شریف پیامبر(ص) هستند. از علمای امامیه خواسته تا با اخلاص کامل و صراحت تمام اعلان کنند که مذهب جعفری هم همانند دیگر مذاهب اسلامی در برگیرنده آموزه‌های حق و باطل بوده و تنها پیامبر اسلام(ص) معصوم است. از این رو، شیعه بایستی از عقاید باطل خود دست برداشته و راه دیگر مذاهب اسلامی را ببیند تا از دید دیگر علمای بلاد پذیرفته گردد.^{۱۵}

عقاید باطلی که در کلام ابوزههره مورد اشاره قرار گرفته است، برخی چون مسئله تحریف قرآن مبتنی بر اقوال شاذی است که در هر مذهبی وجود دارد و از نظر خود علمای شیعه مطرود و باطل شمرده شده است و برخی چون مسئله متعه از مسلمات مذهب شیعه است و نویسندگان براساس عقیده خود آن را باطل و بی‌اساس خوانده است. در اینجا برای نمونه به بررسی و نقد تنها چند مورد از دیدگاه‌های او در کتاب *تاریخ المذاهب الإسلامیة*، پرداخته و استقصای تمامی موارد را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم.

الف) اجماع در انتخاب ابوبکر

ابوزههره در کتاب تاریخ المذاهب در آغاز بحث از مذاهب سیاسی بر این نکته تأکید دارد که تمامی گرایش‌های سیاسی در اسلام از خلافت شروع شده و همه بحثها بر محور امامت گُیرا بوده است. وی، حکومت را براساس سخنی از ابن خلدون به سلطنت طبیعی، ریاست سیاسی و خلافت نبوی(ص) تقسیم کرده و افزوده است که خلافت نبوی(ص) جدا از حکم عقل و توجّه به مصالح جامعه نیست. او سپس به اختلاف مسلمانان پس از رحلت پیامبر(ص) پرداخته و با اشاره به تنازع انصار، مهاجران و بنی‌هاشم بر سر مسئله جانشینی پیامبر(ص) اظهار می‌دارد: «طولی نکشید که درگیرها پایان یافت و گروه ابوبکر و عمر پیروز شدند و اگر تنها سعد بن عبادة انصاری را استثنا شود، تمامی مسلمانان به خلافت ابوبکر رضایت دادند و بیعت با وی با اجماع و اتفاق امت اسلامی پایان یافت.»^{۱۶}

این سخن بر اساس روایات صحیح و گزارشات متواتر و شواهد مسلم تاریخی باطل است، زیرا تنها چهار نفر به همراه عمر در سقیفه به این بیعت تن دادند و آنان ابو عبیده جراح، سالم مولی حذیفه، بشر بن سعد و اسید بن حصین بودند.^{۱۷} اما چهره‌های برجسته اصحاب همانند سلمان فارسی، ابودر غفاری، مقداد کندی، عمّار یاسر، و... در رأس همگان امیرمؤمنان(ع) نه تنها به این بیعت رضایت ندادند، بلکه با آن به مخالفت برخاستند و گزارشهای تاریخی در منابع فریقین بر این موضوع گواهی می‌دهد. خطبه شقشقیّه حضرت امیر(ع) که در سالهای آخر عمر شریف آن حضرت ایراد گردیده و در ضمن آن خطبه، جانشینی پیامبر(ص) را میراث آن بزرگوار و حق مسلم خود دانسته و از عهده‌داران امر خلافت پس از پیامبر(ص) گله کرده و آنان را غاصب معرفی می‌کند «أری ترائی نهبا»^{۱۸} در همین واقعه بود که شمشیر زبیر بن عوام پسر عمّه پیامبر(ص) را که به انتخاب ابوبکر معترض بود به دستور عمر شکستند. در همین ماجرا بینی حباب بن منذر آسیب دید، در همین داستان سعد بن عبادة رئیس

قبیله خزرج زیر دست و پای مردم قرار گرفت و هنگامی که گفتند این صحابی پیامبر(ص) است که لگدمال می‌شود، عمر فریاد برآورد که بکشید او را خدایش بکشد. در همین حادثه به سینه مقدادین اسود صحابی باوفای پیامبر(ص) کوبیدند و کسانی که قصد داشتند به خانه فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها پناهنده شوند مورد ارباب و تهدید قرار گرفتند و...^{۱۹} با این همه گزارشها، چگونه می‌تواند بیعت چند نفر با ابوبکر را به حساب همگان گذارد و آن را به اتفاق امت دانست؟!

عمر که بانی اصلی این انتخاب بود بعدها پس از این واقعه می‌گفت: «إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلَئَةً وَقَى اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ شُرَّهَا؛ همانا بیعت با ابوبکر کاری عجولانه و بی‌تدبیر بود، که می‌توانست فتنه‌ها به دنبال داشته باشد، ولی خداوند مسلمانان را از شر آن در امان نگه داشت.»

امیرمؤمنان(ع) در ارتباط با واقعه سقیفه سخنان فراوانی دارد که در آن به صراحت از وضع پیش آمده اعلان نارضایتی می‌کند و صبر و شکیبایی خود را در دوران ۲۵ ساله خلفا تنها به منظور حفظ امت اسلامی و جلوگیری از اختلاف و خون‌ریزی معرفی می‌کند. در خطبه ۱۲۷ نهج‌البلاغه هنگامی که حضرت از قریش نزد خدا شکوه می‌برد و در برابر آنان از او یاری می‌جوید، ضمن آن می‌فرماید:

آنان در مورد حق من که خود از تمامی آنان شایسته‌تر بودم با من به نزاع برخاستند؛ پس به اطراف خود نگریستم و دیدم که نه یآوری دارم و نه کسی که از من حمایت کند. جز خانواده‌ام که مایل نبودم جانشان به خطر بیفتد، پس خار در چشم فرو رفته دیده بر هم نهادم و استخوان در گلو گیر کرده جام تلخ را جرعه جرعه نوشیدم و در فرو خوردن خشم خود در امری که از گیاه حنظل تلخ‌تر و از فرورفتن شمشیر بر آن در دل تیزتر بود، شکیبایی کردم.^{۲۰}

در خطبه سوم نهج‌البلاغه هم می‌فرماید:

در این اندیشه بودم که آیا با دست خالی برای بازپس گرفتن حق خود بیاخیزم یا در این خفقان و ظلمت، صبر پیشه سازم، اختناقی که جوانان را پیر، پیران را فرسوده، و مردان با ایمان را تا قیامت اندوهگین نگاه می‌دارد، پس صبر کردم در حالی که خار در چشم خلیده و استخوان در گلویم مانده بود و با دیدگان خود می‌دیدم که میراث مرا به غارت برده‌اند.^{۲۱}

بنابراین، صبر کردن امیرمؤمنان(ع) و سکوت او و خانه نشینی حضرت تنها به دلیل نداشتن یاران کافی برای بازپس‌گیری خلافت و به منظور حفظ جامعه اسلامی از کشتار و از هم گسیختگی بوده است؛ نه به معنای رضایت و خشنودی او به خلافت ابوبکر؛ و این خطای فاحشی است که ابوزهره در جای جای این کتاب و دیگر تألیفاتش بدان گرفتار آمده است.

(ب) پیدایش شیعه

از دیگر ایراداتی که به صورت جدی دامنگیر این نویسنده پر کار شده آن است که او مذهب شیعه را یک گرایش سیاسی صرف پنداشته و آن را در ردیف خوارج و امثال آن برشمرده، زمان پیدایش تشیع را اواخر دوران خلافت عثمان و رشد و نمای آن را در عهد خلافت امیرمؤمنان(ع) دانسته است.

وی در این باره تصریح می‌کند: «شیعه در عصر خلیفه سوم ظهور کرد و در زمان علی(رض) به بالندگی رسید، بی آنکه آن حضرت برای رشد و توسعه آن، گامی بردارد، و پس از رحلت او اندیشه تشیع به گرایشهای گوناگونی روی آورد که تمامی آنها، چه افراطیان و چه معتدلان، با تعصب شدید نسبت به خانواده پیامبر(ص) شناخته می‌شوند.»^{۲۲}

ابوزهرة در بیان ریشه‌های پیدایش تشیع در تاریخ اسلام به این مقدار بسنده نکرده و به نقل از برخی دانشمندان غربی می‌افزاید: «اصل مذهب شیعه ریشه فارسی دارد؛ چه اینکه عربها به حریت و آزادی پایبندند؛ در حالی که ایرانیان به سلطنت و ولایت‌مندی گردن می‌نهند و نمی‌توانند مفهوم انتخاب خلیفه را درک کنند؛ از سوی دیگر آنان عادت کرده‌اند که به حاکمان خود با دیده احترام و تقدیس بنگرند، از این‌رو نسبت به علی و فرزندانش علیهم‌السلام با همین دیده نگرسته طاعت امام را واجب دانسته و پیروی از امام را اطاعت خدا شمرده‌اند.»^{۲۳}

او سپس پا را فراتر نهاده و با نقل کلام شعبی که شیعه را یهود امت اسلام خوانده و سخن ابن حزم اندلسی که به دلیل اعتقاد شیعه به زنده بودن برخی از انبیای الهی چون خضر و الیاس، عقاید شیعه را برگرفته از یهود می‌داند، می‌گوید: شیعه بیش از آنکه اعتقادات خود را از ایرانیان بگیرد از یهود برگرفته است؛ و برای اثبات این پندار به استدلال دانشمندان اروپایی اشاره می‌کند که عبدالله بن سبأ، اولین کسی که مردم را به تقدیس علی(ع) فراخواند، شخصی یهودی بوده است و در پایان، مذهب شیعه را به کشکول یا کندویی تشبیه می‌کند که عقاید ادیان باستانی آسیا همچون بودیسم و امثال آن را در خود جمع کرده است!^{۲۴}

هر چند ابوزهرة اولین کسی نیست که درباره شیعه چنین قضاوتی می‌کند و پیشتر از او عبدالقاهر بغدادی، عبدالکریم شهرستانی، ابوبکر باقلانی و دیگران، مسلمانان راستین پیرو مکتب اهل بیت پیامبر(ص) را با عبارات مشابهی به باد تهمت و افترا گرفته‌اند و معاصران او کسانی همچون احمد امین مصری و امثال او با تعصب تمام به کتمان حقایق و خلق اکاذیب همت گماشته‌اند؛ ولی این سخنان از محققانی چون ابوزهرة که طلایه‌دار تقریب مذاهب اسلامی و داعیه‌دار وحدت بین مسلمانان است و در جای جای تألیفات خود به ویژه در کتاب *الوحدة الإسلامية* از آن دم زده و بر آن پای فشرده است، دور از انتظار است و برای شخصی مانند او مناسب نبود که برای معرفی یک مذهب اسلامی سراغ دانشمندان اروپایی رفته و از تحلیلهای مستشرقانی که در صدق نیت آنان تردید جدی وجود دارد بهره جوید.

استاد هاشم معروف حسنی در بیان این مسئله می‌نویسد: بیشتر نویسندگان اهل سنت و مستشرقان ادعا می‌کنند که تاریخ تشیع به زمانهای بعد از وفات پیامبر(ص) بازمی‌گردد و برخی از آنان کینه‌توزی نسبت به شیعه را بدانجا رسانیده‌اند که این مذهب را به عناصر اجنبی و بیگانه که مخفیانه برای کوبیدن اسلام تلاش می‌کردند منتسب ساخته‌اند؛ و گروهی نیز، برای عبدالله بن سبأ در پیدایش اندیشه تشیع نقش برجسته‌ای قایل شده‌اند؛ در حالی که اندیشه تشیع و دوستی نسبت به علی(ع) و

دیگر اهل بیت پیامبر(ص) به سالها قبل از هجرت آن حضرت به مدینه بازمی‌گردد. او در آغاز دعوت علنی هنگامی که آیه شریفه «وانذر عشیرتک الاقرین»^{۲۵} نازل گردید خویشاوندان نزدیک خود، حدود سی نفر، را برای ابلاغ پیام الاهی فراخواند و پس از صرف غذا و دعوت آنان به توحید، فرمود: «هر یک از شما که مرا در این رسالت یاری کند، وارث و وصی و جانشین من در میان شما پس از من خواهد بود». حضرت این سخن را سه یا چهار مرتبه تکرار فرمود، ولی چنانکه احمد بن حنبل در مسند و ثعالبی در تفسیر و بلاذری در انساب الاشراف و یعقوبی در تاریخ و طبری در تاریخ و تفسیرش آورده، در آن میان کسی جز علی(ع) پیشقدم نشد. هنگامی که پیامبر(ص) از پاسخ آنان مأیوس گردید به صراحت اعلام کرد که علی(ع) برادر، وصی، وارث و جانشین من بعد از من است و این نقطه شروع اندیشه تشیع بود و پیامبر(ص) همواره در طول دوران رسالت خویش بر این مسئله پای می‌فشرد و بذری را که پاشیده بود تقویت می‌کرد و نهالی را که نشانیده بود با گفتارها و کردارهای خویش آبیاری می‌نمود، تا آنجا که این حقیقت در دل گروهی از مسلمانان جای گرفت و بالید، کسانی که حتی در زمان حیات پیامبر(ص) به عنوان شیعه و موالی علی(ع) شناخته می‌شدند. این روند ادامه یافت تا واپسین سال حیات آن بزرگوار که هنگام بازگشت از حجة الوداع در محلی به نام «غدیر خم» پیش از آنکه مسلمانان متفرق گردند، باز هم چاره‌ای ندید جز آنکه بار دیگر به نام علی(ع) تنصیب کرده و به امامتش تصریح نماید و همان ولایتی را که خداوند برای خود آن حضرت قرار داده بود، برای جانشینش قرار دهد و از تمامی حاضران برای این امر اعتراف بگیرد.

به گفته بسیاری از علمای فریقین و شهادت متون تاریخی، مسلمانان با شنیدن سخنان پیامبر(ص) در ماجرای غدیر به یقین دانستند که آن حضرت با عبارات صریح بر خلافت علی(ع) پس از خود تصریح کرده و جای هیچ‌گونه تردیدی باقی نگذاشته و راه را برای هر گونه بهانه‌جویی بسته است.^{۲۶} به هر روی، تشیع در اسلام جزئی از دعوت پیامبر(ص) و قرآن است که سابقه آن به قدمت اسلام و قرآن بازمی‌گردد و شیعه معتقد است که این عقیده - ولای علی و اولادش علیهم السلام - را پیامبر(ص) از همان لحظه نخست، از جانب خدا به مردم ابلاغ کرده و آن بزرگوار در این مسئله همانند دیگر معارف و احکام تنها مبلّغ و پیام‌رسان وحی الاهی بوده است، اما آنچه را که برخی نویسندگان، از جمله ابوزهره معتقدند که پیدایش تشیع به دوران بعد از کشته شدن عثمان باز می‌گردد^{۲۷} و یا متأخرتر از این زمان چنانکه «گودفروا» مستشرق فرانسوی می‌نویسد: «که شیعه بعد از واقعه صفین پدیدار گشت و یا چنانکه احمد امین مصری ادعا می‌کند که عقیده به وصایت و جانشینی علی(ع) از طرف پیامبر(ص) را عبدالله بن سبای یهودی پس از شهادت آن حضرت در میان مسلمانان رواج داد!»^{۲۸} این سخنان سطحی و دیگر گفته‌های شاد و بی‌دلیل تاب مقاومت در برابر شواهد متقن تاریخی و اعترافات صریح دانشمندان فریقین را ندارد. دکتر پیار نصرنادر، استاد فلسفه اسلامی دانشگاه لبنان برای اثبات اینکه تشیع از ایران آغاز شد و از ناحیه موالی میان مسلمانان رواج پیدا کرد به استفاده از لغت فارسی

در میانش شیعیان عراق و رواج زبان فارسی در حوزه‌های علمیة نجف و کربلا استدلال می‌کند!^{۳۹} در حالی که اگر ایشان به تاریخ صدر اسلام بیست سال پیش از فتح ایران مراجعه می‌کرد می‌دید که شخصیت‌هایی در آن زمان و حتی در عصر پیامبر همچون ابوذر غفاری و حذیفه یمانی و مقداد کندی و عمار یاسر به عنوان شیعه علی(ع) شناخته می‌شدند که هیچ‌گونه ارتباطی به زبان فارسی و بلاد عجم نداشتند.

ابوجعفر محمد بن جریر طبری هنگامی که در تاریخ خود، *تاریخ الأمم والملوک*، ماجرای حدیث انذار در آغاز دعوت علنی پیامبر(ص) را گزارش می‌کند می‌نویسد که آن حضرت پس از سخنانی فرمود: **«فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی و وصیتی و خلیفتی فیکم»** و هنگامی که علی(ع) عرضه داشت **«أنا یا نبی الله اکون و زیرک علیه»** حضرت دست بر گردن او نهاد و فرمود: **«ان هذا أخی و وصیتی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و اطیعوا»**.^{۴۰}

همین نویسنده که پس از اتمام تحریر تاریخ به نگارش تفسیر قرآن - *جامع البیان* - روی می‌آورد در زیر آیه ۲۱۴ سوره شعراء این حدیث را با همین سند به تفصیل نقل می‌کند، ولی جمله فوق را از پیامبر(ص) این‌گونه گزارش می‌کند: **«فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی و کذا و کذا»** و سپس در مورد علی(ع) فرمود: **«ان هذا أخی و کذا و کذا! فاسمعوا له و اطیعوا»**.^{۴۱} اکنون این پرسش مطرح است که چرا مفسر و تاریخ‌نگار مشهور اهل سنت با کلام نورانی رسول خدا(ص) این‌چنین بازی می‌کند و پس از نقل کامل حدیث در تاریخ خود و تحت فشار قرار گرفتن وی از ناحیه متعصبان و معاندان، در کتاب بعدی خود - تفسیر قرآن - دست به تحریف زده و قسمتهایی از سخن پیامبر(ص) را که با خواسته‌های آنان مطابقت ندارد به ابهام بر گزار کرده و به کلمه کذا و کذا تبدیل می‌نماید؟

خلاصه سخن آن است که شیعه در لغت به معنای پیروان و یاران است که بر مفرد و جمع و مذکر و مؤنث یکسان اطلاق می‌شود^{۴۲} و در اصطلاح به پیروان علی(ع) که معتقد به امامت و خلافت بلافصل او از طریق نصب و نص پیامبر(ص) هستند گفته می‌شود.^{۴۳} شیعه به این معنا از زمان پیامبر(ص) مطرح بوده و تعبیر «شیعه علی» بارها در سخنان آن حضرت به کار رفته است. سیوطی دانشمند بزرگ اهل سنت در تفسیر آیه شریفه **«ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه»**^{۴۴} سه حدیث از پیامبر اکرم(ص) نقل کرده است که در آنها مصداق آیه مذکور، حضرت علی(ع) و شیعه او معرفی شده‌اند.^{۴۵} چنانکه شیخ مفید(ره) نیز، در کتاب *ارشاد* چندین حدیث از رسول خدا(ص) گزارش کرده از جمله این روایت که می‌فرماید: **«ان علیا و شیعته هم الفائزون»** و روایت دیگری که می‌فرماید: گروهی از امت من بی حساب و بدون عذاب وارد بهشت خواهند شد؛ سپس رو به جانب علی(ع) کرده و می‌فرماید: **«هم شیعتک و أنت امامهم»**.^{۴۶}

در دیگر جوامع روایی نیز، از این دست روایات فراوان به چشم می‌خورد^{۳۷} بر این اساس مفهوم شیعه و تشیع نخستین بار از سوی خود پیامبر(ص) مطرح شده و ایشان خود بذر شیعه را در حوزه تفکر اسلامی پاشید و آن را پرورش داد.

ممکن است این پرسش طرح گردد که با وجود پیامبر(ص) مسلمانان از ایشان پیروی می‌کردند، پس شیعه علی(ع) چه معنا و مفهومی داشته است؟ پاسخ این است که پیامبر(ص) با تعریف و تمجید از شیعه علی(ع) در واقع می‌خواهد شیعه علی را شیعه خود معرفی کند، یعنی هر کس از پیامبر(ص) پیروی کند باید از علی(ع) نیز، پیروی کند و شاهد این سخن آن است که آن حضرت در برخی احادیث پس از تجلیل از شیعه خود خطاب به علی(ع) می‌فرماید: «امام شیعه من، تو هستی»^{۳۸} و در احادیث دیگر در خطاب به علی(ع) از واژه «شیعتنا» یعنی شیعه پیامبر(ص) و علی(ع) بهره می‌جوید^{۳۹} و در حدیث دیگر تعبیر «شیعتی و شیعة اهل بیته» را به کار می‌برد.^{۴۰}

پس از رحلت پیامبر(ص) و در ماجرای سقیفه کسانی که پیشتر به عنوان «شیعه علی» شناخته می‌شدند از بیعت با ابوبکر سرباززده و گرد علی(ع) جمع شدند.^{۴۱} در رأس این گروه ابوذر، سلمان، مقداد و عمار بودند. اینان به حمایت از آن حضرت برخاستند، ولی از آنجا که خوف آن می‌رفت که جنگ و خون‌ریزی میان مسلمانان باعث نابودی اسلام و بازگشت مردم به جاهلیت گردد، به توصیه حضرت از مطالبه حق خلافت چشم پوشی کرده و در همه حوادث به آن حضرت چشم دوخته، گاه در موارد ضرورت و به اشاره او با حاکمان وقت همکاری می‌کردند و گاهی در سکوت و عزلت منتظر فرصت مناسب بودند. در دوره بعد از قتل عثمان و به خلافت رسیدن حضرت علی(ع)، شیعه ظهور و بروز بیشتری می‌یابد و با تحقق بُعد ولایت سیاسی امام، نقش شیعه در حاکمیت سیاسی فزون تر می‌شود.

ج) شیعه و فرق ضاله

از دیگر اشکالاتی که در کتاب تاریخ المذاهب الإسلامية، دامنگیر ابوزهره شده آن است که این نویسنده توانمند در جای جای تألیفات خود از هر گونه مناسبتی برای منتسب ساختن عقاید برخی از فرقه‌های ضاله و منحرف از اسلام به شیعه تنها به دلیل اینکه آن گروهها شعار ولای اهل بیت پیامبر(ص) سر داده تا از این رهگذر و در زیر این لوا به اهداف خود نایل آیند؛ بهره جسته است.

مثلاً، هنگامی که از شیعه دوازده امامی سخن می‌گوید، تصریح می‌کند که این طایفه عنوان شیعه امامیه را به دوش می‌کشد و بیشتر شیعیان امروز در ایران و عراق و پاکستان و دیگر شهرهای اسلامی حضور دارند، وی همچنین فرقه‌هایی را که در عقاید خود با نص صریح قرآن مخالفت نکرده و منکر ضروریات دین نشدند و گروههایی را که اعتقادات و اعمال خود را مخفی داشته و به خاطر انحراف شدیدشان نمی‌توان آنان را از اسلام به حساب آورد، شامل می‌شود.^{۴۲} از این رو، استاد ابوزهره همگام با دیگر نویسندگان کتابهای فرق معتقد است که عنوان امامیه شامل تمامی این فرقه‌ها حتی

مذاهب باطنیه می‌گردد در حالی که اگر این گروهها را با مسامحه شیعه به نامیم به یقین امامیه بر آنان صدق نمی‌کند، به ویژه گروههایی که عقاید خود را پنهان داشته و به تناسخ و حلول و اباحی‌گری معتقد شده‌اند، بلکه عنوان امامیه تنها شامل شیعه اثناعشری است و حتی زیدیه که در مقایسه با دیگر فرقه شیعه به اهل سنت نزدیک‌تر به نظر می‌رسد مشمول این عنوان نمی‌گردد. از طرفی دیگر علمای شیعه تصریح کرده‌اند که صرف اظهار محبت به خاندان پیامبر(ص) و تظاهر به ولایت آنان برای تحقق عنوان مسلمان واقعی کافی نیست، بلکه ایمان قلبی و عمل به آموزه‌های دینی (واجبات) و ترک اعمال ناشایست (محرمات) از جمله شرایط تحقق عنوان مسلمان واقعی است.

مهم‌تر از این ایراد، آن است که ابوزهرة و دیگر فرقه‌نگاران سعی کرده‌اند تا فرقه‌هایی را به شیعه نسبت دهند که اصل وجود آنها محل تردید است. در این کتابها برای شیعه از فرقه‌های فرعی فراوانی نام برده می‌شود که بیشتر آنها جعلی است. بسیاری از این فرقه‌ها برگرفته از نام یک عالم یا متکلم شیعی است که اختلافات جزئی با دیگر متکلمان مذهب خود داشته است.^{۴۳}

به عنوان مثال می‌توان از فرقه یونسیه منسوب به یونس بن عبدالرحمن و هشامیه منتسب به هشام بن حکم نام برد. نمونه دیگر فرقه غرابیه است که ابوزهرة آن را در شمار فرقه شیعه برشمرده است. این نام از آنجا ناشی شده که شخصی که، البته ساختگی و از موهومات مخالفان شیعه و فرقه‌نگاران است، مدعی نبوت حضرت علی(ع) شده و اظهار داشته که جبرئیل برای فرو آوردن وحی، به اشتباه سراغ حضرت محمد(ص) رفته است، زیرا آن دو بزرگوار همانند دو غراب (=کلاغ) به یکدیگر شباهت داشته‌اند.^{۴۴} و از همین قبیل است، انتساب فرقه سبائیه به شیعه. بنیانگذار این فرقه چنانکه نوشته‌اند شخصی به نام عبدالله بن سبا بوده که نسبت به امیرمؤمنان(ع) غلو کرده و آن حضرت را خدا پنداشته و با مخالفت شدید امام(ع) مواجه گشته و پس از آنکه در حضور او توبه کرده تحت مراقبت شدید به سبابط مدائن تبعید گردیده است، ولی پس از شهادت آن حضرت به سخن پیشین خود بازگشته است. این در حالی است که برخی از پژوهشگران معاصر^{۴۵} با ادله استواری اثبات کرده‌اند که عبدالله بن سبا شخصیتی موهوم و خیالی است و چنین کسی هرگز در تاریخ وجود نداشته است.

اساس این نظریه به فردی به نام سیف بن عمر تمیمی در قرن دوم هجری باز می‌گردد که بعدها برخی از متأخران اهل سنت و همچنین مستشرقان، آن را ترویج کردند.^{۴۶} علامه امینی در نقد این نظریه می‌نویسد: «بایستی مقام مسلمانان صدر اسلام را بالاتر از این بدانیم که شخصی بیهودی از صنعا بیاید و به دروغ تظاهر به اسلام کند و آنان را بفریبد و همگان تسلیم نیرنگ او گردند و او عقاید مسلمانان را به سلیقه خود تغییر دهد و دین آنان را به بازی بگیرد. چنین سخنی نه مورد قبول عقل است و نه می‌تواند ارزش تاریخی داشته باشد».^{۴۷}

دکتر طه حسین مصری پس از تحلیل این داستان، عبدالله بن سبا را فردی خیالی و حکایت او را ساخته دشمنان شیعه دانسته و به دلیل اینکه موزخان معتبر اسلامی این داستان را نقل نکرده‌اند و

سیف بن عمر فردی دروغ‌پرداز و حدیث ساز بوده و از فردی به این نام در جنگهای صفین و جمل هیچ نام و نشانی نیست و به ادله دیگر، این قضیه را دروغ شمرده است.^{۴۸} گروهی از مستشرقان از جمله برنارد لویس نیز، این نظریه را بی‌اساس دانسته‌اند.^{۴۹}

آقای عسکری نیز، در این باره دست به تحقیق گسترده‌ای زده و با ادله روشنی اثبات کرده است که مدرک داستان مزبور کتاب تاریخ طبری و راوی آن سیف بن عمر است و به گواهی دانشمندان رجال فریقین، او فردی زندیق و متهم به جعل حدیث است.^{۵۰}

برخی از علمای شیعه مانند مرحوم کاشف الغطاء می‌نویسند که در صورت وجود داشتن چنین کسی، کتابهای شیعه به اتفاق او را لعن کرده و از وی تبری جسته‌اند و کمترین تعبیر آنان درباره عبدالله بن سبا آن است که وی پلیدتر از آن است که از او یاد گردد.^{۵۱}

ولی با فرض وجود چنین شخصی، انتساب عقاید غلوآمیز و انحرافی به شیعه در حالی که علمای این فرقه به اجماع و اتفاق آرا آن را از خود نفی کرده و باطل می‌شمردند چه دلیلی دارد؟ مرحوم علامه مجلسی در تعریف اسلام سخنی دارد که تمامی فرقه‌ها و مذاهب اسلامی حتی منافقان را که شهادتین بر زبان جاری می‌سازند مسلمان می‌داند، ولی نواصب و غلات را به صراحت از جرگه مسلمانان خارج می‌سازد.^{۵۲}

عبدالقاهر بغدادی نیز، در *الفرق بین الفرق*، باب چهارم این کتاب را به بیان فرقه‌هایی اختصاص داده که خود را به اسلام منتسب ساخته‌اند، ولی مسلمان نیستند و در این میان فرقه‌های سبائیه و مغیریه و حربیه و منصوریه و جناحیه و خطابیّه و غرابیه و شریعیه و نمیریه و تمامی انشعابات آنان و قائلین به حلول و تناسخ و اباحگری و باطنی‌گری را خارج از اسلام دانسته است. این در حالی است که عبدالکریم شهرستانی در کتاب *الملل والنحل*، فرق اسلامی را به چهار دسته کلی - قدریه، صفاتیّه، خوارج و شیعه - تقسیم می‌کند و متأسفانه فرقه‌های غلات را از فروع شیعه به حساب می‌آورد؛ و این همان اشتباهی است که دامنگیر ابوزهره نیز، شده است.

هاشم معروف حسنی پس از شمارش تعدادی از فرقه‌های غلات و اظهار تردید در مورد وجود بسیاری از آنها، تصریح دارد که عقاید و سخنان این فرق از اسلام بیگانه است تا چه رسد به تشیع و تنها سخنی که می‌توان گفت، آن است که این منحرفان در پوشش ولای اهل بیت علیهم‌السلام و زیر چتر شیعه به نشر اندیشه‌های باطل خود همت گماشته‌اند و نقش دشمنان ائمه علیهم‌السلام به ویژه خلفای اموی و عباسی را در این باره نمی‌توان نادیده گرفت که تمامی تلاش خود را برای جلوگیری از نفوذ اهل بیت علیهم‌السلام و تخریب چهره آنان و وارد کردن بدعتها و خرافات در میان عقاید و آرای آنان به کار می‌بستند و در نتیجه نویسندگان مزدور یا هوادار آنان، این انحرافات و گرایش‌ها را حقایق ثابت تاریخی انگاشته و به شیعه امامی منسوب کرده‌اند، هر چند خود اذعان دارند که این بدعتها و گمراهیها از زمان پیدایش خود، یا را فراتر نهاده و در همان سالها مرده و به فراموشی سپرده شده است.

افزون بر این، اگر کسی در میان کتابهای اهل سنت جست‌وجو کند، اقوال و آرای را مشاهده می‌کند که در افراط و غلو کمتر از عقاید منتسب به شیعه نیست، مثلاً این سخنی را که به پیامبر(ص) نسبت داده‌اند که «لو لم أبعث فیکم لبعث عمر؛ اگر من به پیامبری در میان شما برگزیده نشده بودم، چه بسا عمر برگزیده می‌شد» و یا بدتر از این: «ما ابطأ علی جبرائیل الا ظننت انه قد بعث الی عمر؛ هرگاه جبرئیل در نزول وحی بر من کندی می‌کرد، گمان می‌بردم که وحی را بر عمر نازل کرده و او پیامبر شده است» و در حدیث دیگر: «همواره هنگامی که سه روز ارتباط من با وحی قطع می‌شد می‌پنداشتم که جبرئیل به سراغ عمر رفته است»^{۵۳} این سخنان بیانگر این مطلب است که، عمر شایستگی پیامبری را داشته و از طرفی هم دال بر این است که آن حضرت همواره از نبوت و رسالت خود در شک و تردید بوده و همیشه نگران بوده که روزی نبوت از وی گرفته شود و به عمر سپرده شود. و در مورد ابوبکر این حدیث را به پیامبر(ص) نسبت داده‌اند که: خداوند به پیامبر(ص) وحی فرمود که به ابوبکر بگو «ربک یقرئک السلام و یقول: أنا راض عنک فهل أنت راض عنی؛ من از تو راضیم آیا تو هم از من راضی هستی» و در حدیث دیگر: روزی پیامبر(ص) سواره می‌رفت و ابوبکر پیاده راه می‌پیمود، خداوند به او وحی کرد که: «ألا تستحی أنت راکب و ابوبکر یمشی» یعنی - نبود باالله - جایگاه و منزلت ابوبکر آن قدر بالاتر از پیامبر(ص) است که خداوند او را توبیخ کرده و به بی‌حیایی و بی‌شرمی متهم می‌کند که چرا در حالی که ابوبکر پیاده گام برمی‌دارد آن حضرت سواره است!^{۵۴} در میان سخنان غلوآمیزی که به دروغ به شیعه نسبت داده شده سخنی زشت‌تر از این گفته‌ها یافت نمی‌شود در حالی که این اندیشه‌های افراطی به حساب اهل سنت گزارده نشده و البته نباید هم گذاشته شود، چرا که بسیاری از بزرگان آنان نیز، برای این جعلیات ارزشی قایل نیستند، همچنین صاحبان این اقوال، به عنوان مذهب یا فرقه خاصی شناخته نشده‌اند؛ در حالی که برخی برای شیعیان هر فرقه موهومی را به حساب آنها می‌گذارند. و این تبعیض و دوگانگی در قضاوت را نمی‌توان حمل بر اشتباه و نادانی سوانح‌نگاران فرقه‌ها دانست.

د) تواتر حدیث غدیر

به هر حال، مواردی که در کلام ابوزهره نیازمند نقد و پاسخ‌گویی است فراوان است و در این مقاله مختصر، جای پرداختن به تمامی آنها نیست و نقد و تحلیل یکایک آنها نیاز به تحقیقی مستقل و جامع دارد در اینجا به عنوان حسن ختام تنها به حدیث متواتر و مورد قبول فریقین، یعنی حدیث شریف غدیر اشاره می‌شود که دهها نفر از بزرگان صحابه و تابعان آن را روایت کرده و صدها نفر از دانشمندان علوم اسلامی از مفسران و محدثان و فقیهان و متکلمان و غیره از سنی و شیعه در قرون متمادی نسل به نسل این حدیث را در کتابهای خود آورده‌اند.^{۵۵} هنگامی که آیه شریفه «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک...»^{۵۶} در حجة الوداع بر پیامبر(ص) نازل گردید، حضرت فرمود تا از جهاز

اشتران منبری ترتیب دادند و آن عده‌ای که پیش رفته بودند بازگشتند و آن تعدادی که عقب مانده بودند رسیدند و پیامبر روی بلندی رفت و نخست از مردم پرسید «الستُ أولى بکم من انفسکم» و این پرسش برگرفته از آیه شریفه «النبي أولى بالمؤمنين من انفسهم»^{۵۷} بود که حق ولایت به معنای حاکمیت و سرپرستی را برای پیامبر(ص) ثابت می‌کرد. هنگامی که مردم به این حق اعتراف کردند و پیامبر(ص) هم خدا را بر این امر شاهد گرفت، در حالی که دست امیرمؤمنان (ع) را در برابر دیدگان خیل انبوه مسلمانان بالا می‌برد با صدای بلند فرمود «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» و همان حق ولایت را پس از رحلت خود برای علی(ع) اثبات نمود، آنگاه برای پیروان او دعا کرد و دشمنان او را مشمول نفرین خود قرار داد و پس از این واقعه آیه شریفه «اليوم اكملت لكم دينكم»^{۵۸} نازل گردید.

ابوزهره هنگام نقل این حدیث متواتر که هیچ‌گونه تردیدی را در سند یا دلالت خود باقی نگذاشته با لحنی جانبدارانه و همراه با تعصب و پیشداوری می‌نویسد: «شيعه برای تعیین علی(ع) به برخی احادیث برجای مانده از پیامبر(ص) مانند حدیث «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من واه و عاد من عاده» استدلال کرده و بر این اعتقادند که این حدیث راست و سندش درست است؛ در حالی که مخالفان شیعه در صحت انتساب این قبیل احادیث به پیامبر(ص) تردید می‌کنند»^{۵۹}

این در حالی است که سید هاشم بحرانی در غایة المرام، آورده است که حدیث غدیر را اهل سنت با یکصد و هشتاد طریق روایت کرده‌اند و علامه امینی در کتاب الغدير، نام یکصد و ده تن از بزرگان صحابه و هشتاد و چهار تن از تابعان را برشمرده که تمامی آنان این حدیث را از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده‌اند. و به دنبال آن از ۳۶۰ نفر از علمای اسلام و کتابهای آنان از قرن دوم به بعد نام برده که تمامی آنان این واقعه مهم را گزارش کرده‌اند.^{۶۰} امیر مؤمنان(ع) خود بارها به این واقعه استشهد کرده و هر بار گروهی از صحابه پیامبر(ص) بر این امر گواهی داده‌اند. عبدالرحمن بن ابی لیلی و زیاد بن ابی زیاد در احادیث جداگانه‌ای روایت کرده‌اند که علی(ع) مردم را سوگند می‌داد که هر کس سخن پیامبر(ص) را درباره من روز غدیر خم شنیده گواهی دهد. در این هنگام دوازده نفر از صحابه پیامبر(ص) که در جنگ بدر نیز، در رکاب آن حضرت بودند، برخاستند و بر درستی این سخن شهادت دادند.^{۶۱}

علامه امینی نیز، در الغدير گزارش شش مورد مناشده و احتجاج به واقعه غدیر از امیرمؤمنان(ع) به روایات متعدد و چندین مورد استدلال، از حضرت زهرا(ع) حسنین علیهماالسلام و دیگران به این حدیث شریف را، نقل کرده^{۶۲} و در پایان به این آیه شریفه تمثیل جسته است: «ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذها إلی ربه سبيلاً»^{۶۳} او در بخش دیگری که به بررسی سند حدیث غدیر اختصاص داده می‌نویسد:

«حدیث شریف غدیر از هر گونه بحث سندی بی نیاز است، چه اینکه بیشتر راویان این حدیث، روایتگران احادیث صحیح بخاری و مسلم‌اند. تواتر لفظی و تواتر معنوی و تواتر اجمالی آن حتی برای

هیچ معاند لجوجی قابل انکار نیست، چه اینکه بیشتر مؤلفان حدیث و تفسیر و تاریخ و کلام، این واقعه مهم تاریخ اسلام را گزارش کرده و بسیاری از آنان در این خصوص کتاب مستقل نگاشته‌اند. از این رو انکار کننده حادثه غدیر همانند کسی است که از خورشید تابان چشم ببوشد...» علامه امینی پس از این بیان، سخن دهها راوی و محدث سرشناس اهل سنت را نقل می‌کند که تمامی آنان بر درستی سند این حدیث صححه گزارده و روایت آن را صحیح خوانده‌اند.^{۶۴}

با توجه به این توضیحات، اظهار تردید در صحت سند حدیث غدیر از پژوهشگری ژرفاندیش مانند ابوزهره و یا نقل تردید درباره آن بدون پاسخ‌گویی موجب شگفتی است.

پی‌نوشتها:

۱. محمد ابوزهره، ابن حنبل، مقدمه خضری ص ۳.
۲. همان، ص ۳.
۳. زرکلی، الأعلام، ج ۶ ص ۲۵.
۴. ابن حنبل، مقدمه استاد خضری، ص ۳.
۵. محمد ابوزهره، المیرات عند الجعفریة، مقدمه ۱۱-۱۲.
۶. همان، ص ۱۵۹.
۷. ابن حنبل، محمد ابوزهره، مقدمه استاد خضری، ص ۴.
۸. محمد ابوزهره، زهرة التفاسیر، مقدمه ناشر.
۹. این کتاب از سوی محمود ذبیحی به زبان فارسی برگردانده شده و با نام معجزه بزرگ، پژوهشی در علوم قرآنی، توسط بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی (ع) در ۱۳۷۰ چاپ و منتشر شده است.
۱۰. خیرالدین زرکلی، الأعلام، ج ۶ ص ۲۶.
۱۱. محمد ابوزهره، تاریخ المناهب الإسلامية، ص ۷-۱۰.
۱۲. همان، ص ۱۱-۱۸.
۱۳. محمد ابوزهره، الوحلة الإسلامية، ص ۵.
۱۴. حسین ملکی عاملی، عقیده الشيعة فی الإمام الصادق (ع) ص ۱۰.
۱۵. محمد ابوزهره، الإمام الصادق (ع)، ص ۸-۱۰.
۱۶. محمد ابوزهره، تاریخ المناهب الإسلامية، ص ۲۳.
۱۷. میرزا حبیب‌الله هاشمی خویی، منهاج البراعة، فی شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۱۶.
۱۸. میراث خویش را به یقما رفته و به تاراج برده می‌بینم! نهج البلاغه، خطبه ۳.
۱۹. میرزا حبیب‌الله هاشمی خویی منهاج البراعة، فی شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۱۷.
۲۰. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۱۷، ص ۴۴۷.
۲۱. همان، خطبه ۳، ص ۴۵.
۲۲. محمد ابوزهره، تاریخ المناهب الإسلامية، ص ۳۲.
۲۳. همان، ص ۳۴ به نقل از فجر الإسلام دکتر احمد امین.
۲۴. همان، ص ۳۴ به نقل از السیادة العربیة.
۲۵. شعراء، آیه ۲۱۴.

۲۶. هاشم معروف حسنی، الشيعة بين الأشاعرة والمعتزلة، ص ۲۴.
۲۷. محمد ابوزهره، تاريخ المذاهب الإسلامية، ص ۴۸.
۲۸. احمد امين، فجر الإسلام، ص ۲۶۹.
۲۹. هاشم معروف حسنی، الشيعة بين الأشاعرة والمعتزلة، ص ۲۰ به نقل از نصوص و دروس فی اهم الفرق الإسلاميه.
۳۰. طبری، تاريخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۳ و الكامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۸۵.
۳۱. طبری، تفسير طبری، ج ۱۹، ص ۷۵.
۳۲. صحاح جوهری، ج ۳، ص ۱۳۴۰، مصباح المنیر قیومی، ص ۳۲۹، قاموس المحيط، ج ۳، ص ۴۹.
۳۳. فرق الشيعة نوبختی، ص ۱۷، اوائل المقالات مفید، ص ۱، تعریفات جرجانی، ص ۵۷.
۳۴. بیته، آیه ۷.
۳۵. جلال الدین سیوطی، التر المنثور، ج ۸، ص ۵۸۹.
۳۶. شیخ مفید، الإرشاد، ص ۲۶.
۳۷. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۲، أمالی طوسی، ص ۷۲، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۷ تا ۲۰.
۳۸. قرب الاسناد، ص ۶۱ ج ۱۹۳.
۳۹. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۷ و عیون اخبار الرضا، ص ۵۲.
۴۰. عیون اخبار الرضا (ج ۲)، ص ۶۰ ج ۲۳۱.
۴۱. مسعودی اثبات الوصیة، ص ۱۴۶.
۴۲. ابوزهره، تاريخ المذاهب الإسلامية، ص ۴۴.
۴۳. آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، ص ۶۲.
۴۴. ابوزهره، تاريخ المذاهب الإسلامية، ص ۳۶.
۴۵. أسد حیدر، الشيعة بين الأشاعرة والمعتزلة، ص ۵۳؛ الإمام الصادق (ع) و المذاهب الاربعة، ج ۳، ص ۴۵۶-۴۹۳.
۴۶. علی سامی النشار، نشأة الفكر الفلسفی فی الإسلام، ص ۱۸ و رشید رضا، السنة والشيعة، ص ۶.
۴۷. علامه امینی، الغدير، ج ۹، ص ۲۲۰.
۴۸. طه حسین، علی و بنوه، ص ۱۰۰.
۴۹. طالب خرسانی، نشأة التشيع، ص ۵۸.
۵۰. سید مرتضی عسکری، عبدالله بن سبأ، ص ۲۸۲.
۵۱. محمد حسین کاشف الغطاء، اصل الشيعة واصولها، ص ۱۰۶.
۵۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۴۴.
۵۳. الشيعة بين الأشاعرة والمعتزلة، ص ۹۵ به نقل از کتاب التعجب، ابوالفتح کراچکی، ص ۶۳.
۵۴. همان، ص ۵۸.
۵۵. رجوع شود به الغدير، علامه امینی جلد اول، ص ۱۴-۷۲.
۵۶. مانند آیه ۷.
۵۷. احزاب، آیه ۶.
۵۸. مانند، آیه ۳.
۵۹. ابوزهره، تاريخ المذاهب الإسلامية، ص ۴۵.
۶۰. الغدير، ج ۱، ص ۱۴ تا ۱۵۱.
۶۱. عبدالمعطلی امین، مناقب علی والحسین و فاطمه علیهم السلام، ترجمه صادق آئینه‌وند، ص ۳۳.
۶۲. الغدير، ج ۱، ص ۱۵۹ تا ۲۱۳.
۶۳. منزل آیه ۱۹.
۶۴. الغدير، ج ۱، ص ۲۹۴ تا ۳۱۳.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی